

مسافر سال‌های تأخیر و انتظار

(به مناسبت دهمین سال انتشار دنیای سخن)

اگر به «انقلاب» به مفهوم یک موجود زنده نگاه کنیم، به روشنی ادوار سنی، رشد و نمو آن نیز امری بر موجودیت آن خواهد بود و از آن‌جا که انقلاب‌های واقعی در جزئیات، هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند، ناگزیر هر انقلابی نمی‌تواند از تجارب انقلاب‌های پیشین (مگر در کلیات) استفاده کند، به همین دلیل انقلابات جوان در دوران حرکت خود همواره با تنش‌ها و دگرگونی‌های غریب، قرین می‌شوند و این دگرگونی‌ها به حدیست که گاه به شکست انقلاب منجر می‌شود. نمونه‌ی آن انقلاب مصر، الجزایر، نیکاراگوئه و... بوده است. جامعه‌ی کوبا نیز بعد از انقلاب، به ویژه سال‌های نخست و دهه‌ی اول (که جنگ سرد میان دو قطب آن روزگار به اوج خود رسیده بود) به چنان محرومیت و محاصره‌ی همه‌جانبه‌ای دچار بود که حتی کنترل ارزاق، کنترل کارگری و سیستم کوبن هم نتوانست چهره‌ی عریان کمبودها و فقر و گلایه‌های عمومی را پنهان کند، ضعیفی کارا که جامعه‌ی سرمایه‌داری غرب از آن به سود تبلیغات خود استفاده کرد. ابتدا «نان مخصوص بستنی» کمیاب شد، گفتند مهم نیست، سوخت و ارزاق محدود شد، گفتند مهم نیست اما همین که نوبت فرهنگ، کتاب و کاغذ، مصالح چاپ و مطبوعات رسید، به دشمن فرصت سواستفاده از موقعیت را ندادند و پیش از آن که مطبوعات و کتاب به بحران برسند، بن‌بست‌ها را شکستند. در ویتنام در طول جنگ و بعد از آن مسئله‌ای به نام بحران کتاب و نشریات پیش نیامد اما در روسیه‌ی امروزی با آن که رفقای بی‌خطر و علاقه‌مند به مک‌دونالد، می‌روند تا کنترل بازار آزاد و اقتصاد بزک‌کرده‌ی بی‌حجاب را به دست گیرند و فرهنگ فراوانی را ترویج دهند، مسئله‌ی کتاب، مصالح چاپ و مطبوعات به چنان بن‌بست و بحرانی رسیده است که بعضی از اهل قلم تنها برای ادامه‌ی حیات فرهنگی خود، سرمایه‌داری نسبی مسکو را رها کرده و راهی بازار نقد اروپای غربی و آمریکا و جوامع سرمایه‌داری شده‌اند.

تجربه‌ی جنگ، ضعف مدیریت اجرایی، گرانی، تورم و رکود هم‌زمان و توأمان، سقوط ارزش پول ملی و بحران‌های قومی، ایدئولوژیک و ارضی از مهم‌ترین مشکلاتیست که همیشه در جهان سوم، اضمحلال و سقوط مطبوعات و فرهنگ کتاب را در پی می‌آورد. در چنین دوره‌هایی مطبوعات همواره با مشکلات صوری و ضمنی روبه‌رو بوده است. اصولاً در جهان سوم مطبوعات به ندرت، آن هم در یک دوره‌ی کوتاه با شمیم آزادی آشنا شده و می‌شوند. در کشورهای پیشرفته و مدعی مردم‌سالاری (دمکراسی)، البته مشکلاتی از این دست، هویت مطبوعات را تهدید نمی‌کند، بلکه متصدیان مطبوعات با معضلاتی به گونه و شیوه‌ی دیگر (که خاص آن جوامع است) روبه‌رو هستند، برای نمونه مسئله‌ی نبود مخاطب و خواننده (به ویژه در سال‌های شروع کار)، سپس رقابت بی‌رحمانه و تاجرمانانه‌ی رقبا و دیگر رسانه‌های گروهیست که به معنایی مدرن‌تر، خود نوعی «کمبود کیفی» به شمار می‌رود.

در کشورهای صنعتی و به تعبیری دیگر در جوامع مصرفی، نشریات عموماً به صورت رایگان هر روز صبح در دسترس خوانندگان (و نه خوانندگان) قرار می‌گیرد، داشت و برداشت و سوخت و سازهای مالی این نشریات بیشتر از طریق آگهی‌های اقتصادی و تبلیغات تجاری تأمین می‌شود، در حالی که در جهان سوم، مطبوعات از طریق تک‌فروشی و بازگشت مالی، دخل و خرج (بسیار کم، همراه با سود) می‌کنند. در جوامع در حال رشد، مخاطب و خواننده و مشتری فرهنگ همواره در انتظار به سر می‌برد اما در کشورهای سرمایه‌داری، مخاطبین بسیاری از دیدن پیاپی نام یک نشریه بر درگاه خانه‌ی خود عصبی می‌شوند.

پس این عصبیت، تأخیر، تقدیم و انتظار که مجموعه‌ی بحران ذهنی محسوب می‌شود، هم در ممالک سیراب جاری‌ست و هم در دیار تشنگان، با این اشاره که با وجود سیر چشمی و دل‌زدگی مخاطب در جهان اول، باز هم هستند نشریاتی جدی که از جایگاه شایسته و معتبری در اذهان عمومی برخوردارند و همچنین با وجود این که تشنگی و انتظار مخاطب در جهان عقب نگه داشته شده نسبت به نشریات و منابع فرهنگی و اجتماعی کاملاً عینی و آشکار است، باز هم هستند مجلات و هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌هایی که بر پیشخوان دکه به اصطلاح آن‌قدر باد می‌خورند که متورم‌تر از ساعت ورود، از حلقه‌ی زمان بیرون رانده می‌شوند، تا دوباره به هیئت مقوای جعبه‌ی تخم‌مرغ پا به عرصه‌ی حیاتی دون‌تر بگذارند.

باری در جوامع تازه‌استقلال یافته، تا زمانی که فشارها و تهدیدها آغاز نشده است و فضای وحدت و هم‌دلی و اعتماد ملی حاکم است، مطبوعات و تمام رسانه‌های گروهی از هویتی هم‌سو (در کلیات و اهداف ملی) برخوردار بوده و همگی بدون هر نوع سانسور و ایجاد اتهام و توطئه و حذف به سر می‌برند اما همین که فتنه‌ای رخ می‌دهد و مصائبی چون جنگ، تجاوز، محاصره‌ی اقتصادی، زمانی است که رخنه و دیگر معضلاتی چون تقابل جناحین بر سر قدرت و اعمال عقیده پیش می‌آید. به علت حساس بودن، هویت اجتماعی ناگزیر آسیب‌پذیرتر و در دسترس است، مطبوعات در دوره‌ی تکان‌های اجتماعی و تنش‌های سیاسی مجبور به داشتن موضع مشخص و سیاست‌های معروف به «سیاست‌های عریان» اند، که بیشتر در همان آغاز اولین دهه‌ی هر انقلاب و حتی رفرم اجتماعی و سیاسی، اگر اقبال تنفس در فضایی نسبی داشته باشند، به صورتی سه‌گانه، در سه جناح عمومی ابراز هویت می‌کنند:

۱- مطبوعات مخالف (متعلق به صفوفی که در برابر قدرت حاکم، صاحب جبهه‌ی خودند)

۲- مطبوعات مستقل (تا حدودی بی‌طرف در آغاز راه، سپس تا سقف سانسور: منتقد)

۳- مطبوعات دولتی (متعلق به دستگاه حاکم و بیشتر در موضع تبلیغ و تهییج و هدایت)

که البته این تقسیم‌بندی بعد از مدتی به دلایل گوناگون، محدودتر می‌شود، مطبوعات مخالف به دلیل برخورد با آرای عمومی و اراده‌ی ملی (ادعا شده از سوی قدرت حاکم) حذف می‌شود، مطبوعات مستقل و مدعی بی‌طرفی، چهارچوب‌های اعمال شده را با توجیه «قانون» و قانون «توجیه» می‌پذیرد و جهت رعایت اصول حفاظت‌های اساسی از منافع ملی، به تنفسی مقطعی زیر سقف سانسور بسنده می‌کند و مطبوعات دولتی نیز به نام رسانه‌های حمایتی، تقریباً چراغ‌دار بی‌رقیب جامعه‌ی فرهنگی می‌شوند، برای مثال و نمونه‌هایی از این دست، می‌توان به دوران بن‌بلا تا زمان مرگ هواری بومیدین در الجزایر اشاره کرد، یا از ناصر تا سادات در مصر، از نورمحمد تره‌کی تا نجیب در افغانستان، از ذوالفقار علی بوتو تا مرگ ضیال‌الحق در پاکستان و از دوره‌ی پیروزی ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه تا به قدرت رسیدن خانم چامورو...

البته در ایران ما به ویژه بعد از انقلاب اسلامی، سیر هستی و حیات مطبوعات در اصول کلی، احوالی مشابه با دیگر جوامع نزدیک به خصائل و عقاید خود داشته اما در جزئیات، از هویتی جدی و اثرگذار برخوردار بوده است. مدت کوتاهی مطبوعات مستقل از سوی گروه‌های فشار از متن به حاشیه رانده شد اما به عکس دیگر جوامع سنتی، درست در اوج جنگ خانمان‌سوز، چند مجله به عنوان جایگاه و موضع مشخص اهل قلم منتقد و مستقل و حتی معترض پا به عرصه‌ی حیات می‌گذارد که مجله‌ی دنیای سخن (ویژه‌ی هنر، ادب، فرهنگ، مسائل سیاسی، دینی و اجتماعی) نیز در همین برهه اعلام هویت می‌کند، تا به امروز که یک دهه‌ی کامل را پشت سر گذارده است. یک دهه زندگی کلام و سخن در دنیایی که اگر حمایت معنوی، فرهنگی و مادی همین مردم مومن به ویژه خواننده‌گان و هم‌دلان صمیمی نبود، به راستی دولت این نشریه نیز چون اقبال بسیاری از مجلات تک‌شماره‌ای، مستعجل از آب درمی‌آمد.

بنابراین جا دارد که همین‌جا به یک نکته اشاره کنم: در این دوره، فرو میری و افت و فوت مطبوعات جوان‌مرگ، معمولاً به دو صورت پیش آمده و رخ داده است:

الف- حرفه‌ای نبودن مسئولین نشریه و در نتیجه شکست اقتصادی و فرهنگی.

ب- نبود شناخت سقف و چهارچوب‌های حاکم و دخالت نهایی مجریان و لغو امتیاز.

که در این میان دنیای سخن و یکی دو نشریه دیگر هم اگر از دست و زبان تیز بعضی خدنگ‌ها جسته‌اند، باید به مهارت خط‌دهندگان نهایی آن‌ها و مجموعه‌ی اعضای ارکستری نگاه کرد که می‌دانند نه هم‌نوایی نکردن، مبارزه است و نه هم‌نوایی فرصت‌طلبی‌ست، بلکه هدف، پالودن ذهن و نیالودن زبان و حضور در متن فرهنگی‌ست که بدون چنین نیرویی، هویت ملی ما از آن مفهوم واقعی فاصله می‌گیرد.

دنیای سخن: ده سال زندگی، شصت شماره ثمر... که تا به امروز به صورتی «کج‌مریز» اما نه ناامید، همچون مسافری در سیر و مسیر کلام و نقد ادب و هنر و دیگر مباحث تئوریک و فرهنگی، ایستگاه به ایستگاه پیش آمده است و بسا به دلایلی حتی ساده می‌توانست در پیچ اطراق‌گاهی زانو بزند و دیگر برنخیزد. البته تداوم آن تا امروز بعد از حمایت بی‌دریغ و صادقانه‌ی مردم، به توانایی‌های دست‌اندرکاران حرفه‌ای آن و قدرت شناساییشان نسبت به خم و پیچ راه باز می‌گردد. سردبیران و نویسندگانی که به راستی بدون هم‌دلی دیگر اهل قلم در همان آرام‌گاه‌های نخست به قولی بُریده بودند و خلاص!

امروز اما به پاس آن همه زحمت و دانایی بوده است که هم از خاش و رودک، خط و نامه می‌رسد، هم از رُم، هم از سولقان و قم، هم از پکن، سرخس، نیویورک، پاریز، دهکرد، پاریس و چهارگوشه‌ی ایران و جهان... و ما را همین سلام و علیک دوستان دیده و عزیزان نادیده بر پای امید نگه داشته است و ما را پاسخ و هدیه‌ای نیست، مگر همین عبور از آستانه‌های دشوار و تبسمی و شوقی که باقی‌ست تا به نسبت تقسیم کنیم. از تحبیب شادمان می‌شویم و از تهدید، مأیوس و هراسان اما نه! ما را همین عشق ساده هم اگر نبود، از تخت بیمارستان به خانه‌ی مشترک دنیای سخن باز نمی‌گشتیم:

چون ترا عشق است پناه... ای آدمی گر بمیری هر دمی، زاید ترا دیگر دمی

میل به معصومیت، معنا و تداوم قلم، استمرار نفسی ست که به زندگی هر آفرینش‌گری هویت و حیات و تکلیف می‌بخشد و تکلیف همه‌ی ما: این هفت راه‌بلدی که ده سال تمام، کاروان کلام دنیای سخن را به سوی افق آفتاب نشین هدایت کرده، تکلیفی ساده نبوده است، امید و توانمندی اهل کاروان، راه‌بلد را چراغ بوده است. بایسته است یادآور شوم که طی این سفر ده ساله، کاروان کلام ما، بی‌گزند از برّ و بحر نگذشته است، از آغاز راه، از اولین بادیه تا بدین منزلگاه، مسئولان تحریریه دنیای سخن، در حد تجربه و دانایی خود، پیشاپیش، سپر و ساریبان اندیشه و راهبردی در مقاطع مختلف بوده‌اند، حالا یکی را «یک ایستگاه» نصیب بود و دیگری را مسافتی طولانی‌تر، که یادمان همه‌گان محفوظ است: نخست از مدیر نشریه یاد می‌کنیم. او که با تلاش پی‌گیر و کوششی خستگی‌ناپذیر، در جهت شکوفا شدن دنیای سخن همیشه مشوق ما بوده است، به قول خودشان حتی شب‌ها که در خانه‌اش می‌خوابد، خواب دنیای سخن را می‌بیند. آن‌گاه لازم است یادی کنیم از دیگر عزیزانی که در این ده سال برای انتشار دنیای سخن زحماتی را متقبل شده‌اند: **هوشنگ حسامی، جواد مجابی، فرامرز سلیمانی، ناهید موسوی** و سرانجام دوست و همکار توانایم: **سیروس علی‌نژاد** که پیش از نویسندگی این سطور، رهنما و هادی نشریه بود، جای تقدیر و تشکر نسبت به این دوستان به ویژه ناشر مجله **نصرت‌الله محمودی** و همه‌ی آنانی که این کاروان را در مخاطره‌انگیزترین دوران‌ها تنها نگذاشتند، باقی ست.

دنیای سخن: شصت شماره و یا بهتر بگویم شصت و دو شماره از آغاز راه در یک دهه زندگی فرهنگی!

با آگاهی و هوشمندی و اطلاعاتی که در مردم، به ویژه در خواننده‌گان و روشن‌فکران و اهل کتاب سراغ دارم، گمان نمی‌کنم نیازی به برشمردن دلایل تأخیرها و کمبودها و دیگر معضلات درونی و بیرونی باشد. واقعاً ده سال، یعنی صد و بیست ماه. فقط شصت شماره؟ هر دو ماه یک شماره! قرار بود که هر دو هفته یک بار اما... فاصله از کجا تا به کجاست؟! چرا؟! از اخبار تکراری و گفته‌های مشخص پرهیز می‌کنیم، فقط چند روایت از روایات هزار و یک شبی که بر سرنوشت این مجله رفته است، کافی است تا دیگر هزار «چرا» در یک «چرا» خلاصه شود: راکت‌باران‌های هواپیماهای عراقی بر فراز تهران. تعطیلات مداوم، تخلیه و گریز و نجات که حسامی و یارانش (هر چند با تأخیر) اما دنیای سخن را از پناهگاه به پیش‌خوان‌ها بازمی‌آوردند. در موشک‌باران تهران، «دوران مجابی» نیز دنیای سخن با همین مشکلات منتشر می‌شد. (که متأسفانه آن‌گونه که باید نشد به بازتاب جوانبی از آن دفاع تاریخی پردازند، لازم بود در سنگر قلم نیز یادی بایسته از خودگذشتگی نسلی شود که جان خود را بر سر دفاع از نام و ناموس ملی این مردمان نهادند، به هر تقدیر اکنون بر ما واجب است که به جبران گذشته از حیثیت جاویدان این نسل تاریخ‌ساز دفاع کنیم.)

کمبود شدید امکانات اولیه در دوران کوتاه علی‌نژاد و ادامه‌ی آن تا به امروز... و دیروز ما که دور نیست و نبود، آن گوش‌مالی محترمانه که سه اتاق هیئت تحریریه با دقت حساب شده‌ای در یک لحظه به سالنی یک‌دست بدل شد، به قول شعرای امروزی، پنجره‌ها میل پروازشان درگرفت. ما به چنین انتظاراتی، عادت و آشنایی دیرینه داریم، با این حال نه بحران‌ها نه بن‌بست‌های مالی و نه تنش‌های جانبی نتوانسته و نمی‌توانند مجله‌ی ما را به طور قطع از دایره‌ی زمان به حفره‌ی فراموشی درافکنند.

مردم و خواننده‌گان گرامی، خوب دانسته و روشن می‌دانند که در شناسنامه‌ی دنیای سخن از آن به عنوان مجله‌ای «هفتگی» یاد شده است اما دلایل دوماه‌زادن بی‌هنگامش را هم نیک می‌شناسند، حفظ حیات فرهنگی تاوان می‌طلبد.

می‌پرسند: تا حال جنگ بود، مشکلات بود و هزار گیر و گرفت و گمان دیگر... امروز چه؟! امروز که مسئله‌ای به نام تهاجم فرهنگی و توابع و تبعات آن مطرح است و یک نشریه‌ی جدی و سنگین می‌تواند، نیرویی مثبت و آگاهی‌دهنده در جامعه باشد، چرا تنها و منزوی و پرتأخیر و تردید؟! در این دوره که پی‌گیری و استمرار به موقع یک نشریه‌ی سالم و سازنده می‌تواند عضوی فعال و متعلق به صف گلبول‌های دفاعی در حوزه‌ی مقابله‌ی فرهنگی تلقی شود، چرا امکان و فرصت را از دست داده و نیروی هم‌دلانش نادیده گرفته می‌شود؟! ما از نظر فرهنگی و تولید آثار موثر فرهنگی، صاحب نیروهای کارآمد و خلاق هستیم که با حضور به موقع در میدان فرهنگ می‌توانیم در تعبیر تهاجم فرهنگی، خود عامل هجوم به فرهنگ مدعی شویم.

پس حضور مستمر یک نشریه‌ی جدی در فواصل کوتاه و مشخص زمانی در جامعه‌ی مطبوعاتی امروز، به ویژه در این اوضاع و احوال خاص، می‌تواند نقش سازنده و فراگیری داشته باشد اما این نقش و اهمیت، خود محتاج شرایطی ویژه است که از آن جمله شرایط، امکانات مادی از قبیل چاپ و تولید و کاغذ و دیگر مصالح لازم است.

به هر حال ما به جد، همه‌ی امکانات و استعدادهای کیفی و کمی را بسیج و مهیا کرده‌ایم تا در راستای چنین وظیفه‌ای، دنیای سخن را به موقع به ملت ایران ارائه و تقدیم کنیم و عهد ما هم این است که از هیچ کوششی فرونگذاریم اما اگر روزی نیز خبر ناگواری رسید، یا خود شهادت دادید که «کو و کجا؟ پس چه شد که باز زمان درگذشت! پای تأخیر دراز و دست انتظار مایوس!؟» هر آینه خود حدیث مفصل را نخوانده، از تألم و تأخیر ما آگاه خواهید بود.